

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

چکیده بحث گذشته

بحث در این بود که آیا از حدیث سلطنت؛ «الناس مسلطون علی أموالهم» می‌توان لزوم معاطات و هر معامله‌ای را که شک در لزوم آن داریم، استفاده کرد یا خیر؟ عرض کردیم طبق فرمایش محقق خوئی(ره) که فرمودند این روایت ضعیف سندی دارد، به این روایت بر این مدعا نمی‌توان استدلال کرد. از مجموع فرمایش امام(رضوان‌الله‌علیه) استفاده می‌شود که معتقدند با غمض عین از اشکال سندی، و اگر به اشکال سندی این روایت توجه نشود، این روایت برای این مدعا قابل استدلال است، و در این بحث تقریباً همه‌ی احتمالات و اشکالاتی که نسبت به حدیث سلطنت وارد شده را متعرض شده‌اند و بیان کرده‌اند. ما قبلاً این کلام را از قول محقق خوئی(ره) نقل کردیم که ایشان فرمودند اصلاً حدیث سلطنت در مقام بیان اینکه سلطنت را برای اموال اثبات کند و ما بخواهیم از آن اطلاق را استفاده کنیم، نیست، بلکه در مقام دفع توهم حجر است، که اگر کسی توهم کند که مالک محجور از تصرف است، این حدیث سلطنت می‌گوید «الناس مسلطون علی أموالهم». این کلام را نقل کردیم و دو اشکال بر این بیان ذکر کردیم.

فرمایش مرحوم آخوند(ره) و بررسی آن توسط مرحوم امام(ره)

اصل این کلام را مرحوم آخوند(ره) در حاشیه مکاسب دارد. بعضی از فقها هم این نظریه را دارند. مرحوم آخوند خراسانی(ره) در حاشیه‌ی مکاسب این حدیث سلطنت را همینطور معنا کرده است. امام(ره) کلام آخوند(رض) را نقل کرده‌اند و ابتدا یک تأییدی را برای کلام مرحوم آخوند(ره) ذکر کرده‌اند، سپس آن را مورد مناقشه قرار داده‌اند. امام(ره) می‌فرمایند آخوند خراسانی(ره) که می‌گوید این حدیث سلطنت در مقام دفع توهم محجوریت مالک است، اولاً اصل اینکه انسان بر اموالش سلطنت دارد یک مطلب عقلایی است. از این نظر که عقلاً قائلند که انسان بر مال خود سلطنت دارد، لذا دیگر نیازی به بیان سلطنت بر مال وجود ندارد. چیزی که نزد عقلاً ثابت است و اقتضایش از این نظر موجود است، شارع لازم نیست که تأسیساً دو مرتبه بخواهد آن را اظهار کند و بگوید «الناس مسلطون علی أموالهم». پس ذکر این حدیث برای دفع توهم مانع است. مانع؛ یعنی کسی توهم کند که مالک محجور از تصرف در مالش هست. بعد امام(ره) در ادامه‌ی تأیید می‌فرمایند آخوند(ره) نمی‌خواهد بگوید که «الناس مسلطون . . .» به معنای این است که «الناس لیس بمحجورین»، که سلطنت را به رفع الحجر معنا کند، چون اینکه پیداست، سلطنت به معنای رفع الحجر نیست، بلکه ادعای ایشان این است که ورود این حدیث در این مقام است. ادعای آخوند(ره) این است که در این روایت، پیامبر(ص) بر فرض اینکه این روایت از ایشان صادر شده باشد، در مقام بیان رفع الحجر است، و الا اگر از خود آخوند(ره) سؤال کنیم که آیا مراد شما این است که «الناس مسلطون» یعنی سلطنت به معنای رفع الحجر است؟

می‌گوید ابداً، کدام لغوی گفته که کلمه‌ی سلطنت به معنای رفع الحجر است؟! پس ادعای آخوند(ره) این است که در این روایت پیامبر(ص) در مقام بیان رفع الحجر است، منتهی اینکه در مقام بیانش هست را در تعبیر «الناس مسلطون علی اموالهم» ذکر کرده است. آنگاه وقتی در مقام بیان رفع الحجر است، معنایش این است که در مقام بیان انواع سلطنت نیست. اصلاً در مقام این نیست که بخواهد بگوید مالک، سلطنت‌های متعدد و مختلفی بر مالش دارد، بلکه در مقام دفع توهم حجر است. دقت کنید؛ این بیان با بیان محقق خوئی(اعلی‌الله مقامه الشریف) تفاوت دارد. ایشان بر حسب آنچه در کتاب مصباح الفقاهه آمده می‌خواهند بگویند «الناس مسلطون» به همین معناست، و لو اینکه اصل مطلب را از مرحوم آخوند(ره) گرفته‌اند. اما امام(ره) می‌فرمایند مرحوم آخوند(ره) هم که چنین ادعایی کرده، نمی‌خواهد بگوید «الناس مسلطون» به این معناست، بلکه متکلم در مقام دفع توهم حجر است و در مقام بیان انواع سلطنت نیست که ما بگوئیم «الناس مسلطون» اطلاق دارد و همه انواع سلطنت را شامل می‌شود. این توضیح فرمایش آخوند(ره) با توضیحی که امام(رضوان الله علیه) فرمودند.

نقد امام(ره) بر مرحوم آخوند(ره)

سپس در نقد کلام آخوند(ره) می‌فرمایند ظاهر این است که پیامبر(ص) در این روایت در صدد بیان اثبات سلطنت و انواع سلطنت است. شما فقط احتمال می‌دهید در مقام دفع توهم حجر باشد. مجرد احتمال، موجب رفع ید از ظاهر این روایت نمی‌شود. وقتی می‌گوید «الناس مسلطون علی اموالهم» ظهور در این دارد که در مقام بیان اثبات سلطنت است. بعد اینجا یک نکته‌ی اصولی بیان می‌کنند؛ که - طبق بیان مرحوم آخوند، نسبت به انواع سلطنت، مجالی برای اطلاق نیست - اما شما که می‌خواهید بگوئید در مقام بیان اثبات سلطنت است و اطلاق گیری کنید، اطلاق متفرع بر این است که احراز کنیم متکلم در مقام بیان است، اینجا می‌توانیم به اطلاق تمسک کنیم.

آیا این احراز باید احراز قطعی باشد یا اینکه اگر ظاهر کلام این باشد که متکلم در مقام بیان است کافی است؟ می‌فرمایند ظاهر، کافی است. همین که ظاهر متکلم و کلام متکلم این است که در مقام بیان اثبات سلطنت و انواع سلطنت است، همین کافیه است، و إلا اگر ما احراز قطعی را در اطلاق گیری لازم بدانیم، باب اطلاق منسد می‌شود. الآن این همه اطلاق‌هایی که در آیات و روایات به آنها تمسک می‌شود، از کجا یقین پیدا می‌شود که متکلم در مقام بیان است؟ همین ظهور در اینکه در مقام بیان هست کافیه است. می‌فرمایند «و لا شبهة فی أن الظاهر دلیل السلطنة أن المتکلم بصدده بیان تسلط الناس علی اموالهم، فإنکار إطلاقه فی غیر محلّه»؛ اگر کسی بخواهد این اطلاق را انکار کند، فی غیر محلّه است. این بیان امام(ره) را به عنوان تکمیل آن جواب محقق خوئی(ره) ذکر کردیم، و در نتیجه یکی از حرفهایی که در حدیث سلطنت زده می‌شود که با این حرف دیگر ما از حدیث سلطنت نمی‌توانیم حتی برای ملکیت در معاطات استفاده کنیم، برای لزوم هم نمی‌توانیم استفاده کنیم همین است که بگوئیم حدیث در مقام بیان دفع توهم حجر است و در مقام بیان اثبات سلطنت و اطلاق انواع سلطنت نیست. در نتیجه دیگر برای این مدعا قابل استدلال نمی‌باشد. این بیان با توضیحاتی که دادیم جوابش روشن شد.

فرمایش محقق اصفهانی(ره) در نفی استدلال به حدیث سلطنت

از کسانی که قائلند به حدیث سلطنت نمی‌شود برای ما نحن فیه استدلال کرد؛ محقق اصفهانی(اعلی‌الله مقامه الشریف) است. ایشان می‌فرماید (حاشیه مکاسب چاپ جدید، ج 1، ص 138): استدلال به عموم دلیل سلطنت دو بیان دارد؛ یکی از راه «مدلول مطابقی» است، دوم از راه «مدلول التزامی» است. «مدلول مطابقی»؛ یعنی همین که در ظاهر عبارت هست. می‌گوییم «الناس مسلطون علی اموالهم» جمیع انواع سلطنت را اثبات می‌کند، حتی بعد از إنشاء رجوع. یعنی «الناس مسلطون» می‌گوید حتی اگر مالک قبلی گفت «رجعت و فسخت»، اما باز مشتری بر مال خود سلطنت دارد. می‌فرماید اگر کسی بخواهد با مدلول

مطابق استدلال کند، این از باب تمسک به عام در شبهه‌ی مصداقیه است، چون بعد از اینکه آن مالک قبلی رجوع کرد، اگر رجوع و فسخ آن به حسب واقع صحیح باشد، این دیگر مال مشتری نیست تا «الناس مسلطون» شامل آن شود. این عنوان «مال مشتری» را ندارد. یعنی مشکوک است. اگر به حسب واقع این فسخ تأثیر کرده باشد، مال مشتری نیست. اگر نکرده باشد مال مشتری هست. الآن حرف ما این است که نمی‌دانیم این فسخ تأثیر کرده یا نه. پس در اینکه این مال مشتری باشد شک داریم، و اگر به «الناس مسلطون» تمسک کنیم، تمسک به عام در شبهه‌ی مصداقیه است. اما بیان دوم که «مدلول التزامی» است، می‌فرماید اینطور بگوئیم که «الناس مسلطون علی اموالهم»، مقتضای این سلطنت، یک سلطنت مطلقه است، یعنی یک سلطنت مطلقه‌ای را می‌آورد. سلطنت مطلقه چه اقتضایی دارد؟

می‌فرماید اقتضای سلطنت مطلقه این است که اگر دیگری بخواهد با این سلطنت مطلقه مزاحمت کند، بگوئیم غیر، چنین سلطنتی ندارد، چون اگر دیگری بخواهد جلوی این سلطنت مطلقه را بگیرد، معنایش این است که این سلطنت دیگر سلطنت مطلقه نیست. حال می‌فرماید شخصی مالی دارد - اصلاً کاری به معامله نداشته باشیم - «الناس مسلطون» می‌گوید تو بر مال خودت سلطنت داری و سلطنت هم سلطنت مطلقه است، مدلول التزامی آن این است که اگر کسی بدون اختیار تو و بدون رضای تو بخواهد این مال را بخرد، حق ندارد و تو می‌توانی با او مخالفت کنی. اگر گفتید دیگری می‌تواند بدون رضایت شما این مال را بخرد و تملک کند، معنایش این است که شما سلطنت مطلقه ندارید. پس معنای التزامی سلطنت مطلقه این است که اگر کسی بخواهد بدون اختیار و بدون اراده‌ی مالک، این مال را تملک کند، مالک بتواند آن را رد کند و بتواند آن را دفع کند. پس با این بیان در اینجا بگوئیم حالا بایع با «رجعت و فسخ» می‌خواهد این جنس را از ما بگیرد، مشتری چون سلطنت مطلقه دارد و معنای التزامی سلطنت مطلقه این است که «لیس للغير سلطنة»، دیگری حق ندارد که با این سلطنت مطلقه مزاحمت داشته باشد. این می‌شود استدلال مدلول التزامی.

محقق اصفهانی(ره) می‌فرماید به نظر ما این هم ناتمام است. همانطور که استدلال به مدلول مطابقی اشکال دارد، استدلال به مدلول التزامی هم گرفتار اشکال است. مدلول التزامی در آن سلطنت‌هایی که منافات با سلطنت مالک دارد جریان پیدا می‌کند، اما در سلطنت‌هایی که منافات ندارد جریان ندارد. همین مثال را می‌زنند و می‌فرمایند مالک بر مال خودش سلطنت دارد و اگر بگوئیم مشتری می‌تواند بدون اختیار و رضایت مالک، این مال را بخرد، این می‌خواهد برای مشتری سلطنت درست کند، می‌شود سلطنت منافی. در مسأله‌ی حق شفعه، سلطنت شفیع با سلطنت مشتری بر مال خودش منافات دارد، یک مشتری از أحد الشریکین سهم آن شریک را خریده و شریک دیگر که می‌شود شفیع، می‌تواند ثمن را به مشتری بدهد و آن سهم را برای خودش تملک کند، اینها می‌شود سلطنت منافی.

حدیث «الناس مسلطون»، تمام سلطنت‌های منافی را نفی می‌کند. اما مسأله‌ی سلطنت بر رد و استرداد، سلطنت منافی نیست. مالک (یعنی مشتری در این مثال) بر مال و ملک خودش سلطنت دارد، اما سلطنت بر ملکیت ندارد. بایع که الآن می‌خواهد «فسخ» بگوید، این سلطنتی که اعمال می‌کند، سلطنت بر ازاله‌ی ملکیت است، یعنی یک ملکیتی برای مشتری بوده، الآن او این ملکیت را ازاله می‌کند. مالک که مشتری است، نسبت به ملکیت، ازاله و إبقاءً اصلاً سلطنتی ندارد. بله، این بر مال خودش سلطنت دارد، اما ملکیت ندارد. این شاهد را هم من اضافه می‌کنم، در جایی که یک بیع خیاری است و بایع خیار دارد، می‌گویند به وسیله‌ی عقد (و لو بیع، بیع خیاری است اما) مبیع به مشتری منتقل می‌شود و مشتری انواع سلطنت را دارد. آنجا هیچ کس نمی‌گوید حق فروش ندارد، حق هبه و وقف و ... ندارد، تمام کارها را می‌تواند انجام دهد، اما در عین حال بایع که خیار دارد، سلطنت بر ازاله‌ی ملکیت دارد. تمام حرف محقق اصفهانی(ره) این است که اولاً بین سلطنت بر مال، سلطنت بر ملک، سلطنت بر ملکیت فرق است. «الناس مسلطون علی اموالهم» سلطنت بر مال را می‌گوید، آنچه را که با این سلطنت بر مال منافات دارد نفی می‌کند، اما سلطنت بر ملکیت منافات ندارد.

لذا الآن در همین مثال بیع خیاری، مشتری تمام انواع سلطنت را دارد، سلطنت بر ملک دارد، مع ذلک این بایع که خیار دارد، آن هم سلطنت بر ازاله‌ی ملکیت است. عبارت محقق اصفهانی(ره) این است؛ «و لیس سلطنة الغير علی الرجوع سلطنة علی

تملك المال على حد سلطنة الشفيع على تملك مال المشتري ببذل مثل الثمن لتكون مزاحمة لسلطان المالك، بل سلطنة على الرد و الاسترداد، فهو في الحقيقة سلطنة على ازالة الملكية، و المالك له السلطان على الملك لا على الملكية، فكما ليس له السلطنة على ازالة الملكية ابتداء، كذلك ليس له السلطنة على ابقاء الملكية، حتى تكون سلطنة الغير على ازالته مزاحمة لها» ؛ كه مالك سلطنت بر ملك دارد نه ملكيت، محقق اصفهانی(ره) سؤال می‌کند، آیا وقتی بايع به مشتري تمليك می‌کند، همان موقع می‌تواند ازاله ملكيت کند؟

می‌فرماید در ابقایش هم همینطور است، ابقاء ملكيت هم در اختیار مشتري نیست. اگر مشتري سلطنت بر ابقای ملكيت دارد، بعد گفتیم باید سلطنت بر ازاله ملكيت داشته باشد، این می‌شود سلطنت منافی. یک حرف محقق اصفهانی(ره) این است كه حديث «الناس مسلطون» بدلالة التزامی، سلطنت‌های منافی را نفی می‌کند، می‌گوید آن سلطنت‌هایی كه با سلطنت مالك بر مالش منافات داشته باشد باید کنار برود. حرف دوم ایشان این است كه؛ بین سلطنت بر ملك و ملكيت فرق می‌گذارد.

كلام سوم ایشان این است كه؛ سلطنت بر ازاله‌ی ملكيت با سلطنت مالك بر مالش منافات ندارد، وقتی منافات ندارد، بايع سلطنت بر ازاله دارد. اگر گفت «فسخ» ، این معامله به هم می‌خورد. بعد می‌فرمایند روی همین جهت است كه ما گفتیم اقاله و تفاسخ (فسخ طرفینی)، بر خلاف قاعده است و برای مشروعیتش نیازمند دلیل است. اگر دو نفر معامله‌ای انجام دادند، هر دو نفر اقاله و تراضی پیدا کنند بر بهم زدن معامله، هر کدام سلطنت مستقلة دارند برای ازاله ملكيت، این سلطنت با آن سلطنت دیگری منافات ندارد. «الناس مسلطون» نمی‌آید این را نفی کند، وقتی نفی نکرد و آن سلطنت، سلطنت منافی نشد، ما می‌گوئیم این اقاله و تفاسخ، بر خلاف قاعده است و نیاز به دلیل بر مشروعیت دارد. بعبارة أخرى؛ از دیگران سؤال کنید كه چرا اقاله صحیح است؟ می‌گویند به دلیل «الناس مسلطون على اموالهم». ایشان می‌گویند خیر، این ربطی به اقاله ندارد. معنای اقاله؛ فسخ و سلطنت بر فسخ است، و همه حرفهایش هم بیشتر در اینجا است كه سلطنت بر ازاله‌ی ملكيت، در طول سلطنت بر تصرفات است، و حديث «الناس مسلطون على اموالهم» سلطنت بر تصرفات را شامل می‌شود و آن سلطنت كه در طول او هست را شامل نمی‌شود. وقتی شامل نشد دلیل نداریم. پس اگر کسی بخواهد بگوید اقاله صحیح است، نیازمند یک دلیل خاص است، و با حديث «الناس مسلطون» اقاله ثابت نمی‌شود. امام(رضوان الله علیه) در كتاب البيع، صفحه 161، چهار جواب به فرمایش محقق اصفهانی(ره) داده‌اند.

و صلى الله على سيدنا محمد و آله اجمعين.